

احمد بهابادی درباره محدوده ای می گوید

که در گذشته رکن پیوسته ای از نظام اقتصادی مشهد قدیم بوده است

شکار تاریخدر محله کشتارگاه

کمال خجندی| «احمد بهابادی» همه عمرش را در بازار دام کار کرده است؛ چه آن موقع که بازار دام و کشتارگاه در زمین های کشاورزی «محمدآباد» بود، چه حالا که چندین دهه است به بیرون شهر منتقل شده است. او معتقد است نبض شهر پیش از این، در بازار دام می زده است؛ جایی که بیشتر آدم های شهر و روستا که گوشه حیاط خانه شان، چندتایی دام هم داشته اند، برای خریدوفروش گاوو

● بازار دام، سال هاست که از شهر بیرون رفته است و حالا مشهدی ها، چیز زیادی از بازار دام نمی بینند و نمی دانند. بازار دام قدیم مشهد کجا بود؟

بازار قدیم و کشتارگاه مشهد در ده «محمدآباد» بود که الان شده است «بولوار شهیدرستمی». کشتارگاه، درست همین جایی بود که الان شده است «فرهنگ سرای غدیر». خود فرهنگ سرا، کشتارگاه بود و آن فضای سبز پشتش، بازار دام. هنوز چاه آبش هم هست. چندوقت پیش، منزل یکی از اقوام در محمدآباد دعوت بودم، رفتم وفضای اطراف فرهنگ سرا را به بچه هانشان و توضیح دادم که قدیم، چطور بود. حتی دیواری را پیدا کردم که از همان قدیم مانده بود. میخ هایی روی دیوار بود. به بچه ها گفتم؛ اینجا، جایی بود که لباس ها و لوازم کارمان را آویزان می کردیم. من خودم در کشتارگاه قدیم، کار می کردم. «پدرم حاج جواد بهابادی» از قدیمی های بازار دام بود. سه ماه تعطیلی که می شد، من می رفتم و حسابدار پدرم می شدم.

● فضای داخلی بازار دام چطور بود؟

بازار دام، این طوری است که هر کسی، فضایی برای نگهداری از دامی که خریدوفرش می کند، دارد. ما به آنجا می گوییم «گاش».

گاش جایی است که چوپان ها، گوسفندهایشان را نگهداری می کنند. توی بازار دام هم به همین اسم است. در بازار قدیم هم هر کسی گاشی داشت، پدر من هم داشت، اصلا



محمدآباد، دهه آید بود. کلی باغ و زمین داشت. درخت های توت بزرگی هم داشت. من خودم اصلیمت مال محمدآباد است. پدرم هم اهل محمدآباد بود. خیلی از اهالی بازار دام، اهل محمدآباد بودند. محمدآباد، خیلی اسم ورسم داشت. پدرم همیشه می گفت: «بابا! موقعی که محمدآباد، ده آباد و بزرگی بود، از روستای احمدآباد می آمدند و از ما گاو و گوسفند می خریدند و می بردند. گاهی هم ما می رفتم و در زمین هایشان، کارگری می کردیم.» می گفت: «آن موقع، ما، احمدآباد، همین خیابان احمدآباد و محله احمدآباد، همه اش زمین گوجه کاری بود و زمین بادمجان و صیفی جات. چندتایی باغ زدالوهم داشت. حالا احمدآباد شده بالاشهر، اما محمدآباد هنوز محمدآباد مانده است. محمدآباد هم البته با اینکه آباد بود، امکاناتی نداشت. تا همین سال های بچگی من که من یادم می آید، آنجا آب لوله کشی نبود. سر هر کوچه ای یک شیر، از آن شیرهای قدیمی بود، شیرهای فشاری که گاهی توی فیلم ها نشان می دهد و شیرهای تلنبا ای. همه محمدآباد، زمین کشاورزی بود و زمین گوجه کاری.

● شهرک شهیدبهشتی، هنوز ساخته نشده بود؟

نه، آنجا را پهلوی دوم ساخت برای نیروی هوایی. به نظرم



گوسفندشان به آنجای می آمدند. دامداری پیش از این رونقی داشته که حالا دیگر خبری از آن نیست. بماند که خریدوفروش دام، بخش پیوسته ای از نظام شهر بوده است. همچنان هم بیشتر مشتری های بازار دام، هتل دارها و رستون دار های مشهدی هستند. بازار دام هنوز هم بخش پیوسته ای از نظام شهر است و خاطره های فراوانی را از مشهد قدیم، در خود جای داده است.

بازار دام قدیم را آدم های بزرگی اداره می کردند که هر کدام اسم ورسمی داشتند. حاج آقای نجاتی بود. حاج آقای گلزاری بود. مرحوم حاجی زهرایی بود. مرحوم پدر من هم بود و خیلی های دیگر.

یکی دیگرشان، آقایی بود به نام بیک خراسانی، «شاهرجب بیک خراسانی». او کسی بود که در سال های انقلاب، در جمع بازاری ها عکس های امام خمینی را می آورد. شاهرجب «افسون» بلدبود. اگر کسی را مار یا عقرب می زد، او باخوندن ذکری یا وردی، خویش می کرد. همه تمکن مالی اش خیلی خوب بود، هم بین اهالی بازار دام، اعتبار ویژه ای داشت. این ها حرف اول را می زدند در کشور. بازار دام مشهد، بزرگ ترین بازار دام کشور بود. از همه جای کشور، دام هایشان را می آوردند اینجا و می فروختند. خود ما، چند تا مشتری از کرمانشاه داشتیم. از آن سر مملکت دامشان را می فرستادند برای ما. چون آدم های بازار دام مشهد و خود این بازار، امین مال مردم بودند، مالدار می دانست که سرمایه اش توی این بازار، گم وگور نمی شود. چکی در کار نبود. ده تا بیست تا سی تا گوسفند از پدرم می خریدند و می گفتند: «حاج آقای بهابادی! ده روز دیگر، پانزده روز دیگر پولش را می آوریم.» می رفتند. اما حرفشان، حرف بود و دوتا نمی شد. سر موعد، پول را می رساندند. بازار دام، با همین اعتبار آدم هایش می چرخید.

● «محمدآباد» در آن سال ها چطور بود؟

● پس دامداری، قبل از این ها رونق بهتری داشت؟
بله. قبلا دولت از دامدار حمایت می کرد. دام را به قیمت تضمین شده می خرید. خوراک دام را هم با قیمت مناسب در اختیار دامدار قرار می داد. این طوری بود که سود دامدار تأمین می شد و خاطرش جمع بود که سرمایه وز حمتش هدر نمی رود. قیمت گوشت هم در بازار، کنترل شده بود. الان همه قیمت ها سرسام آور است. درست است که قیمت دام زیاد شده، اما از آن طرف قیمت جو و علوفه هم زیاد شده، برای همین است که در مجموع، دامداری دیگر صرفه ندارد و دامداری که رونق نداشته باشد، بازار دام هم رونقی ندارد.

● نظام بازار دام چگونه است؟ خریدوفروش دام چطور انجام می شود؟

اول سال، دامدار می آید پیش ما و از ما بره می خرد؛ ده تا بیست تا، صد تا، هر قدر که بتواند پرور کند. دام که پرور شد، دامدار باید بیاید بازار و دامش را بفروشد. خب دامش را کجا ببرد که مطمئن باشد پولش را نمی خورند؟ بازار دام. اینجا دم هاشناخته شده اند؛ چندنسل کارشان همین است. دامدار دامش را می آورد به ما می دهد و چکش را می گیرد یا اگر چک نداشته باشیم، می گوییم ده روز بعد، بیست روز بعد، بیا پولت را بگیر.

گفتارهایی در باب تاریخ و فرهنگ شهر بهشت(قسمت شصت وهفتم)

چه خبر از مشهد ۷۰۰ سال قبل؟

امام معصوم، علی بن موسی الرضا، رضی... عنهما در دیه سناباد به چهارفرسنگی طوس است و قبر هارون الرشید عباسی در مشهد مقدس آن حضرت قرار دارد. مشهد طوس از مزارات متبرکه است و آن موضع، اکنون شهرچه شده و از مشهد تا زاوه سنجان، پانزده فرسنگ است. «مستوفی برای توصیف مشهد از عبارت «شهرچه» استفاده می کند. این عبارت، خبر از آغاز توسعه شهر و البته حرم رضوی می دهد. می دانیم که در همین دوره، به دستور غازان خان، ایلخان مغول، برای احترام به سادات، فضایی در مجاورت حرم رضوی ایجاد شد که بعدها تکمیل شد و به دارالسیاده شهرت یافت.

● گزارش زکریای قزوینی

زکریای قزوینی، مورخ و جغرافی دان دیگر این دوره، نیز در کتابش که «أثار الیاد و اخبار العباد» نام دارد، علاوه بر توصیفاتش از فضای شهر مشهد، این خطه را بسیار آباد و سرسبز وصف می کند و از حضور صنعتگران در اطراف شهر، سخن به میان می آورد: «[مشهد] شهری است با باغ و باغات زیاد و روستاهای بس آباد. سنگ خارای محلی آن از فیروزه مهم تر است و سنگ تراشان ماهر و رنگین پنجه که بسیاریند، دیگ سنگی و ابزار سنگی بسیار قشنگی از این سنگ های خارا می سازند.» طبیعی است که رونق چنین فوننی در مشهد، باعث رونق بازار کسب و تجارت می شد، به خصوص که هر روز زائران بیشتری برای زیارت حرم رضوی، به مشهد و خطه توس رومی کردند. رونق صنایع در مشهد، یادگار فعالیت صنعتگران نوغان و تاربان بود. می دانیم که این دوشهر حتی پیش از شکل گرفتن مشهد نیز در برخی صنایع مانند ساخت ظرف های



آن طرف، قصاب ها، رستوران دارها و هتل دارها و... می آیند و دام مورد نیازشان را می خرند. ما در بازار دام، کارمان همین است، اینکه دام را از دامدار بگیریم و بدهیم به خریدار. این «دلالی» است، البته این سال ها اسم دلالی، بد رفته است. اما این دلالی، با آن دلالی، زمین تا آسمان تفاوت دارد. دلال در بازار دام، از فروش هر دام، ۳۰ هزار تومان سود می کند اما در عوض، برگشت ۱۰ میلیون تومان پول دامدار را هم قبول دار می شود. دامدار، دامش را گذاشته رفته. او پولش را از مای می خواهد و خاطرش جمع است که پولش خورده نمی شود. این فلسفه کار دلالی یا «حق العمل کاری» است. توی بازار دام، «دست فروش» هم داریم که باز آن هم، با آن معنی دست فروشی که متداول است، تفاوت دارد. دست فروشی در بازار دام، یعنی اینکه کسی بیاید و دو تا، سه تا دام از من بگیرد و ببرد و بفروشد؛ یکی آمده گوسفندی بگیرد برای قربانی کردن، برای خانه اش یا... دست فروش، گوسفندش را به او می فروشد و پول ما را هم برمی گرداند و سود خودش را برمی دارد.

در همین بازار دام مهد توس، شاید دویست تا دست فروش هستند، همه هم بچه های همین طرق و تپه سلام و... این ها رزق روزی خودشان را دارند. بعضی هایشان، ۹ سر عائله دارند و با همین کار، زن و بچه شان را نان می دهند. ثوابش برای ما هم هست. رونق بازار هم به همین هاست. دست فروشی، سرمایه ای نمی خواهد. دام را از من فروشنده می گیرد، می برد می فروشد، سودش را برمی دارد و پول من را هم می دهد. این وضعیت بازار دام است. از قدیم هم همین گونه بوده است. یادم هست پدرم در بازار دام قدیم مشهد، مشتری هایی داشت که یک عمر، با او کار کرده بودند، آن ها از کجا؟ از آن طرف مملکت. مشهد را بلد نبودند، اما محمدآباد را کامل می شناختند.

● پس در آن وضعیت قدیم، بازار دام و کشتارگاه، عملا به محمدآباد رونق داده بود؟

بله، همه، محمدآباد را با بازار دام و کشتارگاه می شناختند. قیمت گوشت اینجا تعیین می شد. این ها، برای همه شهر مشهد، مهم و حیاتی بود. اما با وجود این رونق و این اهمیت، بازار دام و کشتارگاه، زحمت زیادی هم برای اهالی درست کرده بود.

دام ها را از کنار خانه ها و زمین های کشاورزی مردم، می آوردند بازار. گوسفند بود، گاو بود، شتر بود. دام که کشتار می شد، خون داشت، خالی کردن شکمبه داشت،

پشم و پیشگل داشت. این ها همه اش می رفت توی کال ها و زمین های محمدآباد. مثل حالا نبود که کشتارگاه ها، سیستم فاضلاب داشته باشد و فاضلابش، با لوله هدایت بشود به جای دیگر. همه اش می رفت توی زمین ها. تازه باز عده ای بودند که می آمدند و توی همان آب و خون ها پیه پیدا می کردند و می بردند برای خودشان، برای آب کردن و روغن گرفتن یا برای صابون درست کردن. گاهی کله ای، پاچه ای چیزی می پیدا می شد که این ها را جمع می کردند و با آن امرامعاش می کردند. مردم، نداشتند و با همین ها گذران می کردند.

وضعیت بهداشتی کشتارگاه اصلا مناسب نبود و اهالی محمدآباد شاکی بودند. سال ۵۹، ۶۰ بود به نظرم که گفتند شما باید از اینجا بروید. آن موقع، آقای کارگر، رئیس کشتارگاه بود و نماینده کارگرا، «حسین کارگر گرمی»، آقای کارگر، بعدها شهید شد و الان عکسش در ورودی بهشت رضا^ع نصب است.

گفتند باید بروید، اما بزرگ ترهای بازار راضی نبودند. می گفتند ما اینجا چهل پنجاه سال، خاک و آفتاب خورده ایم؛ حالا باید حق ما را بدهند تا ما هم برویم جای دیگر.

یک روز صبح، ساعت ۵ که رفتم، دیدیم همه بازار پر شده از مأمور. آن موقع شهر بانی بود به نظرم. کلی مأمور، با سر و صورت پوشیده و اسلحه و باتوم ایستاده بودند، همه ترسیدند و کسی به بازار نرفت.

این طوری که شد، چند نفر از بزرگان بازار رفتند زمینی را دیدند حوالی مزار خواجه اباصلت. آنجا در اطراف خواجه اباصلت، دامداری هم زیاد بود. بزرگ ترهای بازار، چند نفری بودند. مرحوم پدر من بود. حاج آقای شفعی بود. حاج آقای رضائی و... آن ها همان جا یازده هکتار زمین خریدند. قرار شد هر کدام از فروشنده ها که می خواهند در بازار جدید هم باشند، بیایند سهم بخرند. هر سهم به پول آن موقع، ۱۰ هزار تومان بود. یک شرکت سهایی درست شد و بازار دام، از جای قدیمش که محمدآباد باشد، رفت به جای جدیدش، همین جایی که الان هم بازار دام است، بین بهشت رضا^ع و مزار خواجه اباصلت.

من هم دو دوره عضو هیئت مدیره بودم. یک دوره بازرس بودم. الان هم دوستان دیگری از جمع فروشنده ها، عضو هیئت مدیره هستند و کارهای بازار دام را انجام می دهند.



دورنمایی از خیابان ارگ مشهد قدیم

مجموعه این گزارش ها، دورنمایی از سیمای مشهد حدود هفتصد سال پیش به دست می دهد. جمعیتی که ترکیب زائران و مجاوران به وجود می آورد، به آن اندازه بود که نظر تاجران و صنعتگران را به خود جلب کند. حضور این افراد در شهر، نیازمند ایجاد مغازه، منازل مسکونی و تأسیسات زیربنایی شهری بود؛ به همین دلیل حمدا... مستوفی برای مشهد واژه «شهرچه» را پسندیده و شاید ابداع کرده است. باتوجه به وسعت جمعیت مشهد در این دوره و گسترش امکانات شهری، تعداد زائران نیز رو به فزونی گذاشت. این افزایش تعداد، نیازمند توجه به دو مقوله مهم بود؛ نخست ساخت کاروان سراهای متعدد و دوم، گسترش فضای اماکن متبرکه. هرچند که ما گزارشی از توسعه مشهد در این دوساحت نداریم، می توان حدس زد که افزایش درآمدهای آستان در این دوره که طبق گفته ابن بطوطه، زیر نظر نقیب سادات رضوی در مشهد هزینه می شد، دست کم امکانات رفاهی را برای زائران افزایش داده و منجر به توسعه کیفی اماکن متبرکه که شده است.

سنگی و نیز تراش فیروزه و سنگ های قیمتی، شهرت بسزایی داشتند. درواقع، مشهد هفتصد سال پیش، میراث دار هنر و صنعتی بود که در ادوار قبل و در این منطقه رواج داشت و حالا، در پناه مشهد و محیط امن آن، مجال بقا پیدا می کرد.

● سیمای حرم رضوی و شهر مشهد

شاید گزارش ابن بطوطه که در قسمت های پیش هم به آن اشاره ای کردیم، قدیمی ترین گزارشی باشد که درباره شکل و شمایل حرم رضوی در اختیار داریم. او که در حدود سال ۷۱۲ خورشیدی به مشهد سفر کرده بود، در این باره می نویسد: «مشهد امام رضا^ع» قبه بزرگی دارد. قبر امام در داخل زاویه ای است که مدرسه و مسجدی در کنار آن وجود دارد و این عمارت ها همه با سبکی زیبا و ملیح ساخته شده اند و دیوارهای آن کاشی است. روی قبر مطهر، صندوقی است که سطح آن را با صفحات نقره پوشانیده اند. از سقف مقبره قندیل های نقره آویزان است. آستان در قبه هم از نقره است و پرده ابریشم زردروزی از در آویخته.»